

تمایز «وجود» و «موجود» در چارچوب نظریه دلالت غیرمستقیم (با تکیه بر آرای ملاصدرا و علامه طباطبایی)^۱

سیاوش اسدی^۲، رضا اکبریان^۳، محمد سعیدی مهر^۴، لطف الله نبوی^۵

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۶/۱۵ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۰۴/۰۹)

چکیده

این مقاله در چارچوب نظریه دلالت غیرمستقیم به تفاوت‌های «وجود» و «موجود» می‌پردازد و در پی یافتن پاسخی برای این پرسش است که آیا گزاره «وجود موجود است» گزاره‌ای تحلیلی است. در این بررسی مشخص می‌شود که در سطح واژگان، هیچ یک از دو واژه «وجود» و «موجود» شامل مفهومی زائد نسبت به دیگری نیست. همچنین زمانی که مدلول اسمی «وجود» مد نظر است، مدلولات دو واژه «وجود» و «موجود» با یکدیگر این‌همان هستند. اما معانی این دو واژه، یعنی طریقه اظهار مدلولات یا روش دست‌یابی به آن‌ها با یکدیگر متفاوت است و به این دلیل نمی‌توان گزاره «وجود موجود است» را گزاره‌ای تحلیلی دانست. اما اگر منظور از «وجود» وجود واجب باشد، معانی آن‌ها نیز عین یکدیگر خواهند بود و گزاره مورد نظر تحلیلی است. به علاوه، مشخص می‌شود که معنی «موجود» در ساختار فلسفی ملاصدرا متفاوت با معنی آن در ساختار فلسفی علامه طباطبایی است.

کلیدواژه‌ها: دلالت غیرمستقیم، علامه طباطبایی، ملاصدرا، موجود، وجود.

۱. این مقاله مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد است.

۲. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

Email: siavash.asadi2000@gmail.com

۳. استاد گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

۴. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

۵. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

۱. درآمد

واژه «موجود» در عین سادگی از پیچیده‌ترین و بحث‌انگیزترین واژگان فلسفی است. این واژه در آثار فلاسفه یونان از نقش مهم و در عین حال مبهمی برخوردار است و از آن دوران تا به امروز تفاسیر متعددی از آن ارائه شده است؛ به نحوی که ارسطو اهمیت و پیچیدگی این واژه را مختص به زمان خاصی نمی‌داند و سؤال از چیستی «موجود» را محوری‌ترین پرسش انسان معرفی می‌کند [۲، ص ۲۰۸].

علاوه بر این، با ورود واژه «وجود» به مباحث متافیزیک به‌توسط فلاسفه اسلامی، پیچیدگی‌های بیشتری در مسائل فلسفی پدیدار شده است. تا جایی که عموم فلاسفه اسلامی ضمن تأکید بر بداهت مفهوم «وجود»، بر دشواری و حتی غیرممکن بودن شناخت حقیقت مصداق آن اقرار دارند؛ چنان‌که حکیم سبزواری مفهوم وجود را اعراف اشیا و کنه آن را در نهایت اختفا و دست‌نیافتنی توصیف می‌کند [۶، ص ۵۹] و ملاصدرا ضمن اعتراف به حیرتی که در مواجهه با «وجود» برای عقلا رخ می‌دهد، آن را ظاهرترین اشیا نزد عقل معرفی می‌کند [۲۰، ج ۱، ص ۲۵۷].

البته اقرار به ابهام واژه «وجود» و دشواری شناخت حقیقت آن مختص فلاسفه اسلامی نیست و حتی فلاسفه معاصر غربی نیز بر این مطلب تأکید دارند؛ تا جایی که برخی از آن‌ها ریشه بسیاری از مسائل فلسفه امروز و اختلاف دیدگاه‌های مکاتب مختلف فلسفی را در پیچیدگی‌های واژه «وجود» جستجو می‌کنند [22, p259].

آن‌چه این مقاله در پی آن است، بررسی وجوه اشتراک و تمایز دو واژه «وجود» و «موجود» با تکیه بر آرای ملاصدرا و مقایسه آن با دیدگاه علامه طباطبایی است. از آن‌جا که «وجود» و «موجود» در ساختار فلسفی این دو متفکر نقش محوری و اساسی دارند، ابهام‌زدایی از این دو واژه و مشخص کردن وجوه اشتراک و تمایز آن‌ها برای شناخت دقیق‌تر نظریات این دو فیلسوف ضروری به نظر می‌رسد. اما از آن‌جا که ایده اصلی این مقاله برای نشان دادن تمایز «وجود» و «موجود» از نظریه دلالت غیرمستقیم اخذ شده، شایسته است که پیش از شروع اصل بحث، توضیح مختصری درباره این نظریه نیز ارائه دهیم.

۲. پیشینه تحقیق

در زمینه وجودشناسی در ساختار فلسفی ملاصدرا مقالات و کتب بسیاری نگاشته شده است. همچنین درباره ساختار فلسفی علامه طباطبایی و وجودشناسی ایشان نیز آثار

متعددی به رشته تحریر درآمده است. همچنین درباره نظریه دلالت غیرمستقیم فرگه مقالات و کتب ارزشمندی به چاپ رسیده است که از آن جمله می‌توان به کتاب گوتلوب فرگه اشاره کرد [۵]. اما تا جایی که نگارنده جستجو کرده است، آنچه در این مقاله بیان می‌شود، یعنی به‌کارگیری یکی از نظریات مهم فلسفه منطق و فلسفه زبان (نظریه دلالت غیرمستقیم) برای بررسی تمایز «وجود» و «موجود»، روشی است که تا کنون مورد استفاده محققان قرار نگرفته است و به نظر می‌رسد که این مقاله می‌تواند به عنوان نقطه آغازین به‌کارگیری چنین نظریاتی در زمینه وجودشناسی محسوب شود. از طرفی، فارغ از روش و چارچوب نظری به‌کاررفته در این مقاله، به نظر می‌رسد که اصل پرداختن به چنین موضوعی به صورت دقیق و تعیین تمایز «وجود» و «موجود» در ساختارهای فلسفی ملاصدرا و علامه طباطبایی از مواردی است که در عین اهمیت آن، در آثار محققان معاصر کمتر مورد توجه جدی قرار گرفته است و نگارنده سعی دارد در این مقاله در حد بضاعت خود به تبیین بیشتر این مطلب بپردازد.

۳. مسئله‌های تحقیق

بنابر موارد مطرح‌شده، می‌توان مسائلی را که این مقاله در پی پاسخ‌گویی به آنهاست به صورت زیر بیان کرد:

- ۱) در چارچوب نظریه دلالت غیرمستقیم، چه نسبتی میان واژگان، معانی، و مدلولات «وجود» و «موجود» برقرار است؟
- ۲) تبیین تمایز «وجود» و «موجود» در ساختار فلسفی ملاصدرا چه تفاوتی با این تبیین در ساختار فلسفی علامه طباطبایی دارد؟
- ۳) چگونه می‌توان درباره تحلیلی بودن یا تألیفی بودن گزاره «وجود موجود است» سخن گفت؟

۴. نظریه دلالت غیرمستقیم

در این مقاله نظریه دلالت غیرمستقیم بر مبنای تقریر فرگه مد نظر است. خاستگاه نظریه دلالت غیرمستقیم توجه به این مطلب است که گاهی یک مدلول خاص، مانند سیاره زهره، با دو اسم متفاوت، مانند «هسپروس» و «فسفروس»، نامیده می‌شود که در این حالت هر دو گزاره «هسپروس هسپروس است» و «هسپروس فسفروس است» صادق هستند. اما گزاره اول گزاره‌ای تحلیلی، همواره صادق، و بدون ارزش اطلاعاتی خاص

است؛ در صورتی که گزاره دوم گزاره‌ای تألیفی است و صدق آن نیازمند بررسی و تحقیق است که در صورت صادق بودن، حاوی ارزش اطلاعاتی نیز هست. بنا بر این تفاوت، فرگه نتیجه می‌گیرد که واژگان «هسپروس» و «فسفروس» ضمن داشتن «مدلول» واحد، باید «معنی^۱» متفاوتی داشته باشند؛ یعنی این دو واژه به گونه‌های متفاوتی بر مدلول خود صدق می‌کنند. زیرا در غیر این صورت دلیلی برای متمایز دانستن این دو گزاره نخواهیم داشت [21, p.56-78]. به دیگر سخن «هسپروس» و «فسفروس» از این جهت که بر شیء واحدی دلالت می‌کنند، مدلول واحدی دارند؛ اما این واژگان راه‌های مختلفی را برای این دلالت و تعیین شیء مورد نظر که همان سیاره زهره است، ارائه می‌دهند:

به تعبیر فرگه، چنین الفاظی (هسپروس و فسفروس) نشانه راه‌های متمایز برای ارائه یا تعیین یک شیء‌اند. فرگه نحوه ارائه یا تعیین را «معنی» لفظ می‌خواند که باید از مدلول آن تفکیک شود... در این دیدگاه ظریف معنای یک اسم خاص عبارتست از معنی و مدلول آن [۵، ص ۲۵].

چنان‌که در عبارت فوق مشاهده می‌شود، از نظر فرگه «معنا^۲» ی یک لفظ چیزی است متشکل از «معنی» و «مدلول» آن لفظ. یعنی هم خود مدلول در تعیین معنای یک لفظ دخیل است و هم «طریقه» ای که آن لفظ بر مدلول خود دلالت یا آن را اظهار می‌کند. به دیگر سخن «مدلول» همان چیزی است که واژه بر آن اطلاق می‌شود، در حالی که «معنی» «طریقه اظهار»^۳ یا «نحوه فراچنگ آوردن»^۴ آن مدلول و نیز «معنا^۵» یک واژه مجموع این دو امر با هم است.

۵. بررسی واژگان «وجود» و «موجود»

آن‌چه در این قسمت در پی آن هستیم این است که آیا واژگان «وجود» و «موجود» از لحاظ تصور یا مفهوم اولیه‌ای که در ذهن ایجاد می‌کنند (نه از لحاظ «معنی» که مسیر دست‌یابی یا اظهار مدلول است) با یکدیگر متفاوت هستند یا این‌که هیچ‌کدام امری زائد بر دیگری را شامل نمی‌شود؟

واژه «وجود» از لحاظ لغوی جامد مصدری (بر وزن فُعول)، و واژه «موجود» اسم مفعول و مشتق از آن است. در این حوزه، سؤال اساسی پرسش درباره چگونگی تفاوت

1. sense
2. meaning
3. mode of presentation
4. grasping

اطلاق مشتق (موجود) نسبت به مبدأ اشتقاق (وجود) است. به نظر می‌رسد که یکی از وجوه تفاوت حوزه اطلاق واژه «موجود» نسبت به «وجود» در اسم مفعول بودن آن و قابلیت قرار گرفتن آن هم به عنوان اسم و هم به عنوان صفت است. اما واژه «وجود» به عنوان یک جامد مصدری، فقط می‌تواند در عبارات زبانی به عنوان یک اسم در نظر گرفته شود. یعنی واژه «وجود»، صفت یک مفهوم (چنان‌که فلاسفه تحلیلی معاصر معتقدند) و یا حتی صفت یک شیء نیست، اما واژه «موجود» به عنوان اسم مفعول یا صفت مفعولی، می‌تواند وصفی برای یک شیء قرار گیرد. به عنوان مثال جمله «شیء a موجود است» یا عبارت «a موجود» از لحاظ دستوری، عبارات زبانی صحیحی محسوب می‌شوند؛ در صورتی که جمله «شیء a وجود است» یا عبارت «a وجود» عبارات صحیحی نیستند و نمی‌توانند جز به حمل اشتقاق و محمول قرار دادن «موجود» به جای «وجود» صحیح باشند. اما هر دو جمله «وجود واحد است» و «موجود واحد است» یا هر دو عبارت «وجود واحد» و «موجود واحد» از لحاظ دستور زبانی (نه صرفاً فلسفی) صحیح هستند؛ زیرا هم «وجود» و هم «موجود» می‌توانند در جایگاه اسم قرار گیرند تا صفتی مانند «واحد» بر آن‌ها حمل شود. بنابراین از این لحاظ می‌توان واژگان «وجود» و «موجود» را از یکدیگر متفاوت دانست.

با وجود این، نمی‌توان تمام تفاوت‌های حوزه اطلاق این دو واژه را در اسم یا صفت بودن آن‌ها دانست. به عنوان مثال، به نظر می‌رسد که در گزاره‌هایی مانند «وجود اصیل است» و «موجود اصیل است»، تفاوت حوزه اطلاق به امری فراتر از این بازگردد که «وجود» از لحاظ دستوری می‌تواند در جایگاه «اسم» قرار گیرد. زیرا در گزاره دوم «موجود» نیز در جایگاه «اسم» قرار گرفته است، اما این گزاره معنایی متفاوت از گزاره اول را افاده می‌کند. بنابراین برای تبیین تفاوت حوزه اطلاق این دو واژه به بررسی‌های دقیق‌تری نیاز است. برای رسیدن به این مقصود، از مباحث مربوط به فلسفه زبان در آثار ملاصدرا آغاز می‌کنیم.

ملاصدرا تأکید دارد که اشتغال مشتق بر امور زائد بر مبدأ اشتقاق، به جهت امری داخل در مفهوم مشتق نیست [۱۷، ص ۲۱] و تفاوت حوزه کاربرد مشتق و مبدأ اشتقاق را باید در جایی دیگر جستجو کرد. یعنی این تفاوت از این جهت که با کاربرد مشتق، شیء جدیدی را (نسبت به مبدأ اشتقاق) به عنوان مدلول لفظ مشتق معرفی می‌کنیم، ایجاد نمی‌شود و اصولاً با کاربرد مشتق، شیء جدیدی به عنوان مدلول معرفی نمی‌شود. به عنوان مثال در عبارت «الانسان ضاحک (بالامکان الخاص)»، ذات «الانسان» داخل در

«ضاحک» نیست و از آن اخذ نمی‌شود یا به تعبیر دیگر شیء جدیدی مانند «الانسان» به عنوان مدلول جدید «ضاحک» (نسبت به «ضحک») در کاربرد این واژه وجود نخواهد داشت. زیرا با داخل بودن «الانسان» در «ضاحک»، عبارت «الانسان ضاحک» معادل عبارت «الانسان انسان له الضحک» است و این امر به معنای انقلاب ماده امکان به ضرورت است؛ زیرا ثبوت شیء (انسان) برای خودش ضروری است. پس در اینجا «ضاحک» (مشتق) و «ضحک» (مبدأ اشتقاق) یکی هستند و تفاوت آنها تنها در «لا بشرط» و «بشرط لا» بودن از حمل است. یعنی از آن جا که «ضحک» نمی‌تواند به حمل هو هو بر «الانسان» حمل شود و، به اصطلاح، حمل آن «بشرط لا» است، باید به حمل اشتقاق بر آن حمل شود و در این صورت حمل مشتق آن یعنی «ضاحک» بر «الانسان»، لا بشرط است. بنابراین می‌توان گفت که ذات شیء در مفهوم مشتق مدخلیتی ندارد.

به همین ترتیب در دیدگاه ملاصدرا، واژه «موجود»، چیزی زائد بر مبدأ اشتقاق خود را شامل نمی‌شود؛ پس شیء یا ماهیت، داخل در مفهوم واژه «موجود» و مأخوذ از آن نیست. یعنی در گزاره «شیء a موجود است»، مفهوم «موجود» چیزی زائد بر «وجود» را در خود ندارد و در سطح واژگان، میان دو واژه «وجود» و «موجود» از این حیث که «موجود» چیزی زائد بر «وجود» ندارد و شامل شیئی غیر از «وجود» نیست، تفاوتی نخواهد بود. بنابر ادعای ملاصدرا، حتی ابن‌سینا نیز با چنین دیدگاهی درباره عدم ازدیاد مشتق نسبت به مبدأ اشتقاق و این که در مشتق، چیزی غیر از خود آن (مانند شیء یا ذات موصوف) مدخلیت ندارد، موافق است [۲۰، ج ۱، ص ۴۱].

با پذیرش این مطلب که ذات شیء داخل در مفهوم مشتق نیست، و در عین حال با پذیرش این مطلب که حوزه اطلاق واژه «موجود» متفاوت از واژه «وجود» است، باید این تفاوت را در ملاحظات دیگری غیر از جنبه‌های لغوی جستجو کرد. یعنی این ملاحظات باید در جنبه‌های معنایی و مصداقی این واژگان مورد بررسی قرار گیرند تا چرایی و چگونگی تفاوت حوزه اطلاق این دو واژه شناخته شود.

۶. مدلولات واژگان «وجود» و «موجود»

چنان که بیان شد، این مقاله به تبعیت از فرگه، «معنی» را طریقه فراچنگ آوردن مدلول و یا نحوه صدق یک واژه بر مدلول خود می‌داند. به این ترتیب با توجه به اختلاف دو واژه «وجود» و «موجود» به عنوان مبدأ اشتقاق و مشتق، و یکسانی آنها در سطح واژگان،

مسئله پیش رو این است که آیا اصولاً تفاوت حوزه اطلاق این دو واژه مربوط به تفاوت مدلول آن‌هاست؟ یا این‌که این دو واژه دارای مدلول واحد هستند اما معنی متفاوتی دارند؟ به عبارت دیگر آیا گزاره «وجود موجود است» به دلیل متفاوت بودن مدلولات «وجود» و «موجود» و عدم انطباق آن‌ها بر یکدیگر گزاره کاذبی است؟ یا این‌که مدلول آن‌ها واحد و این گزاره صادق است، اما تفاوت آن با گزاره «وجود وجود است» تنها در تفاوت معنی این دو واژه و طریقه دستیابی به مدلول است؟

چنان‌که از عبارات ملاصدرا دریافت می‌شود، از نظر او گزاره «وجود موجود است» گزاره‌ای صادق تلقی می‌شود [۱۹، ص ۵۰]. علامه طباطبایی نیز در عبارات مختلفی بر صدق گزاره فوق تأکید دارد [۸، ج ۱، ص ۵۲]. این امر بیانگر واحد دانستن مدلول واژگان «وجود» و «موجود» است، زیرا در غیر این صورت صادق دانستن این گزاره موجه نیست. این ادعا در حالت اسم دانستن واژه «موجود» امری واضح است و حتی اگر واژه «موجود» در این گزاره به عنوان یک صفت برای «وجود» نیز در نظر گرفته شود، باز هم برای صادق بودن گزاره مورد نظر باید مدلول هر یک از این دو واژه عین دیگری باشد. اما در اینجا پرسش مهم دیگری به این صورت مطرح می‌شود که مدلول واژگان «وجود» و «موجود» چیست و وحدت مدلول برای این دو واژه، بر کدام مبنا و به چه صورت تحقق می‌یابد؟

به طور کلی در آثار ملاصدرا دو مدلول برای واژه «وجود» قابل شناسایی است [۷] که این تقسیم‌بندی با ساختار فلسفی علامه طباطبایی نیز سازگار است. گاهی واژه «وجود» به معنای حقیقت شیء است که مترادف با «هستی» است و اصطلاحاً از آن به «وجود اسمی» تعبیر می‌شود و گاهی مدلول واژه «وجود» وجود مصدری و مترادف با «بودن» است [۲۰، ج ۲، ص ۳۳۳]. از نظر ملاصدرا واژه «وجود» زمانی که در ترادف با «هستی» قرار می‌گیرد، به حقیقت اصیل شیء اشاره دارد. در این‌جا «وجود» چیزی زائد بر حقیقت شیء نیست و همان نفس شیء است [۱۷، ص ۱۹].

با توجه به جایگاه «موجود» در ساختار وجودشناسی ملاصدرا و نیز تقسیم‌بندی ارائه‌شده از مدلولات واژه «وجود»، می‌توان گفت که اگر در به‌کاربردن واژه «وجود»، معنای اسمی آن مد نظر باشد که بر ذات و حقیقت شیء اطلاق می‌شود، مدلول واژه «وجود» همان مدلول واژه «موجود» است. البته ارجح آن است که در این مقام به جای واژه «وجود» از اصطلاح «وجود خاص» استفاده شود. زیرا دلالت «وجود» در این‌جا مربوط به شیء خاصی است که در واقعیت، محقق و محصل است:

ان الوجودات الخاصة امور حقيقية، بل هي احق الاشياء بكونها حقائق
[۲۰، ج ۱، ص ۴۰۶].

به عبارت دیگر مدلول عبارت «وجود خاص a» همان چیزی است که عبارت «aی موجود» به آن اشاره دارد. این امر در ساختار وجود شناسی ملاصدرا کاملاً واضح است. زیرا از نظر ملاصدرا با به کار بردن واژه «موجود» درباره یک شیء، دقیقاً به «وجود خاص» آن موجود دلالت می‌شویم:

ان وجود كل شيء نفس هويته العينية و حقيقته الخارجية [۱۹، ص ۵۳].

از نظر علامه طباطبایی نیز، اصولاً چیزی جز وجود در عالم واقع تحقق ندارد تا مخاطب را با شنیدن یا خواندن واژه «موجود»، به امری غیر وجود دلالت کند. یعنی زمانی که در ساختار فلسفی علامه طباطبایی نیز عبارت «aی موجود» را به کار می‌بریم، تنها مدلولی که مد نظر داریم، همان وجود خاص a است:

إن الوجود حقيقة أصيلة و لا غير له في الخارج [۱۰، ج ۱، ص ۵۷].

۷. تمایز معنایی واژگان «وجود» و «موجود»

بنا بر یکسانی واژگان و این‌همانی مدلولات دو واژه «وجود» و «موجود»، اختلاف این دو واژه به اختلاف «معنی» آن‌ها باز می‌گردد و چنان‌که بیان شد، منظور از «معنی» طریقه اظهار یا دستیابی به مدلول است.

از سوی دیگر به نظر می‌رسد که درباره اشیا ممکن، آن‌چه طریقه اظهار یا دستیابی به مدلول واژه «موجود» را از واژه «وجود» متمایز می‌سازد، چیزی است که در ادبیات فلسفه اسلامی از آن به «ماهیت» تعبیر می‌شود. به عنوان مثال در گزاره «زید موجود است»، اگرچه مدلول واژه «موجود»، همان «وجود» زید است و این دو مدلول عین یکدیگر هستند، اما طریقه اظهار یا فراچنگ آوردن مدلول واژه «موجود» به واسطه ماهیت زید انجام می‌گیرد. به دیگر سخن، تا ماهیت موجوده زید لحاظ نشود، طریقه اظهار این شیء به عنوان یک «موجود خاص»، عملاً همان طریقه اظهار «وجود خاص» آن است و در معنی این دو تفاوتی ایجاد نخواهد شد؛ حال آن‌که، مطابق با مطالب فوق، معنی «موجود» و «وجود» با یکدیگر اختلاف دارد. بنابراین آن‌چه در این مقام حائز اهمیت است، تفاسیر متفاوتی است که می‌توان از ماهیت، به عنوان طریقه اظهار یا فراچنگ آوردن مدلول واژه «موجود» ارائه داد.

۱.۷. ماهیت در نظر ملاصدرا

چنان‌که در تحقیقات دیگری نیز نشان داده شده است، در عبارات ملاصدرا دو گونه تعبیر متفاوت برای «ماهیت» به کار رفته است [۱۳]. در تعبیر اول، ملاصدرا ماهیت را امری می‌داند که در عالم عینی تحقق دارد؛ اگرچه این تحقق ثانیاً و بالعرض است. به دیگر سخن در این تعبیر، آنچه در عالم خارج اولاً و بالذات تحقق دارد «وجود» است و «ماهیت» به تبع وجود در خارج محقق می‌شود [۱۷، ص ۵۴-۵۵].

همچنین در بحث مجعولیت وجود، ملاصدرا وجود را اولاً و بالذات مجعول معرفی می‌کند [۱۵، ص ۶] و این به معنای آن است که از نظر ملاصدرا مجعول دیگری نیز تحقق دارد که اولاً و بالذات مجعول نیست؛ بلکه ثانیاً و بالعرض مجعول است که این همان ماهیت است که به تبع وجود و به دنبال آن جعل می‌شود. به دیگر سخن از نظر ملاصدرا میان وجود و ماهیت تلازم عقلی برقرار است؛ به این معنا که با تحقق یکی از متلازمین (یعنی وجود)، دیگری (یعنی ماهیت) محقق می‌شود:

و لا بد أن یکون أحد المتلازمین [ماهیه] تلازماً عقلیاً متحققاً بالآخر [وجود] [۱۵، ص ۶].

به هر حال بنابر عبارات فوق، می‌توان گزاره زیر را در ساختار فلسفی ملاصدرا صادق دانست:

P1: ماهیت در خارج تحقق بالعرض دارد.

از سوی دیگر ملاصدرا ماهیات را صرفاً انتزاعات ذهنی می‌داند که منشأ این انتزاعات، میزان کمال و نقص موجودات ممکن است [۱۶، ص ۲۳۴]. ملاصدرا برای ماهیات هرگونه تحقق خارجی را نفی می‌کند و برای آن‌ها صرفاً حیثیتی معرفت‌شناختی قائل است که در ذهن محقق می‌شود. بنابراین می‌توان گزاره زیر را نیز در ساختار فلسفی ملاصدرا صادق دانست:

P2: ماهیت فقط در ذهن تحقق دارد.

گزاره P2 بیانگر این مطلب است که ماهیت هیچ‌گونه تحقق خارجی، حتی ثانیاً و بالعرض ندارد و چنان‌که مشاهده می‌شود این گزاره با گزاره P1 در تناقض است؛ چراکه هر آنچه فقط در ذهن تحقق داشته باشد، نمی‌تواند در خارج نیز امری محقق باشد. به نظر می‌رسد تناقض گزاره‌های P1 و P2 در ساختار فلسفی ملاصدرا، امر موجهی نیست و ساختار فلسفه صدرایی به وسیله این تناقض حقیقتاً به چالشی جدی دچار می‌شود.

۲.۷. ماهیت در نظر علامه طباطبایی

بر خلاف ملاصدرا، در آثار علامه طباطبایی ماهیت تعبیر واحدی دارد و اگرچه این تعبیر به تعبیر دوم ملاصدرا، یعنی عکس یا خیال وجود بودن ماهیت در ذهن نزدیک است، نمی‌توان آن را دقیقاً همان تعبیر دانست. به دیگر سخن از نظر علامه طباطبایی نیز می‌توان گزاره P_2 را گزاره‌ای صادق تلقی کرد، اما محتوای گزاره‌ای آن در ساختار فلسفی علامه با آنچه در فلسفه ملاصدرا لحاظ می‌شود، متفاوت است.

از نظر علامه طباطبایی، آنچه متن واقعیت خارجی را تشکیل می‌دهد فقط وجود است و به این معنا ماهیت، یعنی آنچه متشکل از ماده و صورت اشیا است، فقط در ذهن تحقق دارد. علامه در موارد متعددی بر این معنا که چیزی جز وجود در خارج تحقق ندارد و ماهیت امری ذهنی است تأکید کرده است:

ماهیات تنها جلوه‌ها و نمودهایی هستند که واقعیت‌های خارجی، آن‌ها را در ذهن و ادراک ما به وجود می‌آورند [۱۲، ج ۳، صص ۴۶-۴۸].

ماهیات و احکام و آثار ماهیات در واقعیت هستی جاری نیست [۱۲، ج ۳، ص ۶۴].

ماهیات حقیقیه که ما آن‌ها را «جلوه‌های گوناگون حقیقت در ذهن» نامیده‌ایم... [۱۲، ج ۳، ص ۶۰].

به دیگر سخن از نظر علامه طباطبایی ماهیت به معنای متعارف آن، صرفاً حیثیت معرفت‌شناختی دارد و از دیدگاه وجود شناسی، هیچ‌گونه واقعیت خارجی ندارد؛ الا این‌که می‌تواند محکی واقعیت خارجی، یعنی وجودات خاص باشد [۳، ص ۱۵]. بنا بر این عبارات، می‌توان گزاره زیر را در ساختار فلسفی علامه طباطبایی صادق دانست:

P_3 : فقط وجود در خارج تحقق دارد.

اما در فلسفه علامه طباطبایی، ارتباط وجودات عینی - که متن واقعیت را تشکیل می‌دهند - با ماهیاتی که در ذهن محقق هستند، به صورت ظهور حدود وجودی در ذهن تبیین می‌شود. توضیح آن‌که علامه طباطبایی نیز همانند ملاصدرا، به شدت و ضعف وجودات خاص قائل است، اما علامه این شدت و ضعف وجودی را با میزان اعدام و سلوبی که هریک از این وجودات را در بر گرفته است، پیوند می‌زند. بنابراین از نظر علامه طباطبایی اختلاف واجب‌الوجود نامحدودی که هم بالذات واجب است و هم للذات، با موجودات محدود تنها در این است که این موجودات دارای حیثیت تقییدیه هستند و از نظر علامه آن‌چه موجب تقیید این موجودات می‌شود، فقط سلوب و حدود وجودی آن‌هاست:

ولیس ذلك كله الا من جهة الحدود الوجودية بحسب ظرف الوجود [۱۱، ص ۱۷۱].

به دیگر سخن علامه بیان می‌کند هرچه حیثیت تقییدیه موجود محدودی ضعیف‌تر و هرچه میزان حدود وجودی موجودی کم‌تر باشد، آن موجود به وجود مطلق نزدیک‌تر است و میزان نزدیکی وجودات مقید به وجود مطلق را میزان حدود و اعدام آن‌ها معین می‌کند:

ان كل موجود فقره من الحق سبحانه على قدر حدود ذاته و اعدامه [۱۱، ص ۲۲۱].

با توجه به عبارات فوق، می‌توان گزاره زیر را نیز در ساختار فلسفی علامه طباطبایی صادق دانست:

P₄: هر وجود خاص، حدود و اعدام خاص خود را دارد.

پس تخصص وجودات خاص و تمایز یک وجود محدود از وجود دیگر در نظر علامه طباطبایی، به همان سلوب و اعدامی است که آن وجود را در بر گرفته‌اند. به عبارت دیگر آن‌چه از نظر علامه طباطبایی، محکی خارجی ماهیت است، همان سلوب، قیود و اعدام وجودات خاص، یعنی مرزهای اعتباری هر وجود خاص با وجودات خاص دیگر است که ظهور آن‌ها در ذهن، ماهیت به معنای متعارف آن را تشکیل می‌دهد. اما عقل برای توصیف و درک ماهیات، ناچار است برای آن‌ها نیز نوعی از ثبوت را لحاظ کند و دایره وجود را (صرفاً از نظر عقلی) بر این نمودهای ذهنی نیز توسعه دهد:

لما كانت الماهيات ظهورات الوجود للادهان توسع العقل توسعاً اضطرارياً باعتبار الوجود لها و حملها عليها [۸، ج ۱، ص ۷۰-۷۱].

۳.۷. معنی «موجود» در ساختار فلسفی ملاصدرا و علامه طباطبایی

بنابر موارد فوق، این‌که طریقه دست‌یابی به مدلول واژه «موجود» در نظر ملاصدرا چگونه است، بسته به این خواهد بود که کدام‌یک از تعبیر مطرح شده را برای ماهیت در نظر بگیریم. اگر تعبیر اول از ماهیت را در ساختار فلسفی ملاصدرا مد نظر داشته باشیم، یعنی دیدگاهی که ماهیت را ظهور یا تجلی وجود می‌داند و برای آن تحقیقی ثانوی و بالعرض قائل است، می‌توان گفت که همین رابطه ظهور یا اشعه بودن ماهیت نسبت به وجود یا تمثیلاتی مانند رابطه ظل و ذی‌ظل، یا شبح و ذی‌شبح، بار معنایی متفاوتی را برای «موجود» نسبت به «وجود» موجب می‌شود. به دیگر سخن، راه دست‌یابی به مدلول واژه «وجود» در نظر ملاصدرا، ادراک حقیقت شیء و هستی آن است؛ اما مسیر

دستیابی به مدلول واژه «موجود» از مسیر تجلیات و ظهورات «وجود» می‌گذرد که این ظهورات، اگرچه ثانیاً و بالعرض از حقیقت بهره‌مندند، مسیر دستیابی به مدلول «موجود» را از آن چه برای «وجود» است متمایز می‌سازند.

اما اگر تعبیر دوم از ماهیت نزد ملاصدرا را مد نظر داشته باشیم، برای بررسی طریقه دستیابی به مدلول واژه «موجود»، ابتدا باید به پرسش دیگری پاسخ دهیم و آن این که وجه تمایز اشیای مختلف مانند «زید» و «عمرو» در چیست، زیرا بنابر قول مشهور [۱۴]، این دو در اصل هستی و وجود با یکدیگر مشترک هستند و وجه تمایز آن‌ها در ماهیت آن‌هاست. به دیگر سخن حال که ماهیت امری ذهنی است که از واقعیت شیء انتزاع می‌شود، چه چیزی باعث می‌شود که از وجود زید، ماهیت زید و از وجود عمرو، ماهیت عمرو انتزاع شود حال آن که این دو در اصل وجود با یکدیگر اشتراک دارند؟ آن چه منطقاً در پاسخ به این پرسش به ذهن می‌رسد این است که اختلاف دو امر منتزَع در ذهن واحد، به منشأ انتزاع آن‌ها، یعنی وجودات آن‌ها بازگشت می‌کند و با این فرض که این وجودات در اصل هستی با یکدیگر مشترک هستند، اختلاف منشأ انتزاع نیز به نحوه وجود (نه اصل هستی) ارجاع می‌یابد. اما در پاسخ به این که اختلاف نحوه وجودات خاص چگونه تبیین می‌شود، باید گفت که ملاصدرا این اختلاف را در مراتب شدت و ضعف و وجودات خاص جستجو می‌کند [۲۰، ج ۲، ۶۲-۶۳].

در این تعبیر از ماهیت، معنی واژگان «وجود» و «موجود» بسیار به یکدیگر نزدیک است. اما کماکان اختلاف اندکی در معانی این واژگان قابل درک است. در این مقام آن چه به عنوان مسیر دستیابی به مدلول واژه «موجود» لحاظ می‌شود و معنی آن را می‌سازد، چگونگی شدت و ضعف وجود خاص مورد نظر است نه اصل وجود آن؛ در حالی که معنی واژه «وجود» از اصل وجود شیء سرچشمه می‌گیرد.

اما در تفسیر علامه طباطبایی از ماهیت، که آن هم امری ذهنی و معرفت‌شناختی است، اختلاف نحوه وجودات خاص، به میزان سلوب، قیود و اعدام آن‌ها یا به عبارتی اختلاف در حدود وجودی آن‌هاست [۴، ص ۱۰]. بنابراین اگرچه تعبیر دوم ملاصدرا با دیدگاه علامه طباطبایی درباره ماهیت بسیار نزدیک است، کماکان اختلاف میان این دو دیدگاه قابل توجه و در تفاوت طریقه اظهار یا فراچنگ آوردن مدلول «موجود» از نظر علامه طباطبایی و ملاصدرا مؤثر است. بر طبق مطالب مطرح‌شده، معنی «وجود» نیز در ساختار فلسفی علامه طباطبایی، از حقیقت و اصل هستی شیء به دست می‌آید و می‌توان گفت در

این مورد میان ملاصدرا و علامه توافقی کامل وجود دارد. اما معنی «موجود» در ساختار فلسفی علامه طباطبائی، با لحاظ کردن حدود وجودی و از رهگذر سلوب و اعدام هر وجود خاص حاصل می‌شود، نه مرتبه شدت و ضعف آن در وجود منبسط مطلق.

۸. مدلولات «وجود» و «موجود» حقیقی

واضح است که در هر دو ساختار مورد بحث، این‌همانی مدلول واژگان «وجود» (وجود اسمی) و «موجود» اختصاص به گونه خاصی از وجود ندارد؛ یعنی عبارت «وجود خاص a» هم بر وجود واجب a قابل اطلاق است و هم بر وجود ممکن a و در هر دو حالت، مدلول آن با مدلول عبارت «موجود a» این‌همان است. اما زمانی که در ساختار فلسفی ملاصدرا و علامه طباطبائی، وجود واجب‌الوجود به عنوان یک وجود اسمی در نظر گرفته می‌شود، ملاحظات دیگری نیز باید مد نظر قرار گیرد تا تعیین مدلولات واژگان «وجود» و «موجود» با دقت بیشتری انجام پذیرد. در این حالت، یعنی زمانی که مدلول واژه «وجود»، وجود واجب، یا حقیقت عینی واحد وجود است، مدلول حقیقی و عینی آن واژه با مدلول «موجود واحد حقیقی» این‌همان است. به دیگر سخن زمانی که «حقیقت عینی واحد وجود» به عنوان یک وجود اسمی لحاظ می‌شود، مدلول آن موجودی است که تنها موجود حقیقی در عالم واقع است و به این معنا در این حالت معانی واژگان «حقیقت عینی واحد وجود» و «موجود حقیقی» نیز عینیت تام دارند.

ملاصدرا در نظریه وحدت تشکیکی وجود، حقیقت عینی واحد وجود را امری مشکک و دارای مراتب متعدد می‌داند که بر تمامی موجودات شمول و انبساط دارد و هر وجود خاص، مرتبه‌ای از مراتب آن حقیقت واحد است. این مدلول واژه «وجود» لایه باطنی تمامی موجودات و حقیقتی ذو مراتب است که هر وجود خاص مرتبه خاصی از این وجود را تشکیل می‌دهد [۲۰، ج ۲، ص ۳۸۱]. همچنین در نظریه وحدت شخصی وجود، ملاصدرا تمامی وجوداتی را که در مرتبه‌های مختلف وجود منبسط امکانی تحقق دارند، اعضاء و اضلال حقیقت عینی واحد شخصی وجود می‌داند [۲۰، ج ۲، ص ۲۹۱] و نسبت کل عالم را به آن وجود، مانند نسبت سایه به شخص قلمداد می‌کند. اما مهم‌تر آن که در این میان، تنها حقیقت هستی را همان «وجود واحد شخصی» می‌داند که در واقع، تنها «موجود حقیقی» است:

الوجود منحصرًا فی حقیقة واحدة شخصیة لا شریک له فی الموجودیة الحقیقیة -
و لا ثانی له فی العین و لیس فی دار الوجود غیره دیار [۲۰، ج ۲، ۲۹۲].

از سوی دیگر در ساختار فلسفی علامه طباطبایی نیز علاوه بر این که اصل وجود واجب بالذات، ضروری و پذیرش آن بدون نیاز به برهان امکان پذیر است [۱، ص ۲۹۶]، همین وجود واجب، تنها حقیقت هستی است و بر این مبنا، تنها موجود حقیقی نیز همان وجود واجب است.

اگر [وجود واجب الوجود] محدود به حدی شد طبعاً در ماورای حدّ مفروض موجود نخواهد بود و فرض مذکور یکی از تقدیرهاست که باری تعالی با آن تقدیر وجود ندارد، و ضرورت وجودش در این صورت متقید به ظرف قبل از حد مفروض است که مستلزم خلف است، زیرا فرض این بوده که موجودیت حضرتش متقید به هیچ قیدی و متحیث به هیچ حیثیتی نیست [۹، ج ۱، ص ۲۲].

به دیگر سخن می توان گفت که از نظر علامه طباطبایی، تنها وجودی که متن واقعیت را پر کرده است، همان وجود واجب است؛ زیرا اگر وجود دیگری غیر از آن در واقعیت محقق باشد، وجود واجب را محدود به مرزهای وجودی خود می کند. به عبارت دیگر در این فرض باید گفت که وجود واجب تا جایی محقق است که وجود خاصی مانند a تحقق ندارد و جایی که a محقق است، وجود واجب محقق نیست یا به صورت مقید و متحیث محقق است که این مطلب با فرض عدم تقید و عدم تحیث واجب الوجود در تناقض است [۱۰، ج ۱، ص ۶۷].

چنان که مشاهده می شود، هم ملاصدرا و هم علامه طباطبایی برای واژگان «وجود حقیقی» و «موجود حقیقی» مدلولات خاصی را مد نظر دارند که این مدلولات در عالم واقع عین یکدیگرند و هیچ تمایزی میان آنها بر قرار نیست.

از سوی دیگر به نظر می رسد در این حالت، حتی معنی واژگان «وجود» و «موجود» با یکدیگر تمایزی ندارند، زیرا چنان که بیان شد، از نظر نگارنده اختلاف معنی این دو واژه به ماهیت وجودات ممکن خاص ارجاع داده می شود که در دو ساختار فلسفی مورد بحث، واجب الوجود یا حقیقت واحد عینی وجود، وجودی فاقد ماهیت، حتی به معنای ذهنی و معرفت شناختی است. به دیگر سخن اگر منظور از وجود، وجود حقیقی که همان وجود واجب است باشد، علاوه بر مدلول، معنی واژگان «وجود» و «موجود» نیز عین یکدیگر است و هیچ گونه تمایزی میان آنها نخواهد بود و در این مقام، گزاره «وجود موجود است» گزاره ای تحلیلی لحاظ می شود.

۹. نتیجه

با توجه به مجموعه مطالب فوق، می‌توان مسائل معرفی‌شده در بخش ۳ این مقاله را به صورت زیر پاسخ گفت:

(۱) درباره موجودات ممکن، میان واژگان «وجود» و «موجود» و نیز مدلولات آنها این‌همانی تام برقرار است، اما معانی این دو واژه با یکدیگر متفاوت هستند که این تفاوت در معنی، به ماهیت موجودات ممکن ارجاع داده می‌شود. یعنی با وجود عینیت مدلول واژگان «وجود» و «موجود»، از آن‌جا که موجودات ممکن دارای ماهیت خاص خود هستند، این ماهیت، معنی واژه «موجود»، یعنی طریقه اظهار یا فراچنگ آوردن مدلول آن را با طریقه اظهار یا فراچنگ آوردن مدلول واژه «وجود» متفاوت خواهد کرد. اما اگر منظور از وجود، وجود حقیقی باشد که به تعبیری وجود واجب و به تعبیری حقیقت عینی واحد وجود است، این تمایز معنایی نیز از میان می‌رود و میان وجود و موجود این‌همانی تام، چه از لحاظ معنی و چه از لحاظ مدلول برقرار می‌شود.

(۲) از آن‌جا که معنی واژه «موجود» با تفسیر از ماهیت مرتبط دانسته شد، برای بررسی تفاوت تبیین تمایز واژگان «وجود» و «موجود» در ساختارهای فلسفی ملاصدرا و علامه طباطبایی، باید به تفاوت تفسیر آن‌ها از ماهیت بازگشت. در ساختار فلسفی ملاصدرا دو تعبیر متفاوت از ماهیت ارائه شده است که بنابر تعبیر اول، دستیابی به معنی واژه «موجود» از طریق ماهیات محقق، با تحقق ثانوی و بالعرض که ظهورات و تجلیات «وجود» خاص هستند می‌گذرد. اما در تعبیر دوم، معنی واژه «موجود» از نحوه وجودات خاص، که به مراتب شدت و ضعف وجودی آن‌ها وابسته است احراز می‌شود. از سوی دیگر در ساختار فلسفی علامه طباطبایی، با توجه به دیدگاه خاص ایشان درباره ماهیت، معنی واژه «موجود» از طریق حدود و اعدامی حاصل می‌شود که وجودات خاص، محدود و مقید به آن حدود و اعدام هستند. اما در هر دو ساختار فلسفی، معنی واژه «وجود» از درک حقیقت هستی شیء که تنها از طریق شهود و مواجهه حضوری رخ می‌دهد، به دست می‌آید.

(۳) اگر در گزاره «وجود موجود است»، موضوع گزاره، وجود حقیقی یا واجب‌الوجود باشد، این گزاره یک گزاره تحلیلی است و میان موضوع و محمول آن هیچ تمایزی

از لحاظ معنی و مدلول وجود ندارد. اما اگر موضوع گزاره وجود خاص ممکن باشد، به جهت تمایز در معنی «وجود» و «موجود»، این گزاره، همانند گزاره «هسپروس فسفروس است»، گزاره‌ای تألیفی و حاوی ارزش اطلاعاتی است.

فهرست منابع

- [۱]. اردستانی، علی و کوچنایی، قاسمعلی (۱۳۸۸). *ابداعات فلسفی علامه طباطبایی*، تهران، سازمان انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- [۲]. ارسطو (۱۳۶۷). *مابعدالطبیعه*، ترجمه شرف الدین خراسانی، چاپ دوم، تهران، نشر گفتار.
- [۳]. اسدی، سیاوش و اکبریان، رضا (۱۳۹۲). «شیء فی نفسه و پدیدار در نظر کانت و علامه طباطبایی»، *فلسفه و کلام اسلامی*، تهران، سال چهل و ششم، شماره ۲، پاییز و زمستان، صص ۱-۲۰.
- [۴]. اسدی، سیاوش و اکبریان، رضا و سعیدی مهر، محمد و نبوی، لطف الله (۱۳۹۳). «تبیین وجود شناختی حمل از نظر ملاصدرا و علامه طباطبایی»، *فلسفه و کلام اسلامی*، تهران، سال چهل و هفتم، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۱-۱۷.
- [۵]. سالرنو، جوزف (۱۳۸۹). *گوتلوب فرگه*، ترجمه محمد سعیدی مهر، تهران، شرکت انتشارات عملی و فرهنگی.
- [۶]. السبزواری، الحاج مآ هادی (۱۳۶۶). *شرح المنظومه*، ج ۲، قم، موسسه انتشارات دارالعلم.
- [۷]. سعیدی مهر، محمد و اسدی، سیاوش (۱۳۹۱). «تمایز وجود اسمی و مصدری از دیدگاه صدرالمتهیین و کارکردهای فلسفی آن»، *خرد نامه صدرا*، تهران، شماره ۶۷، بهار، صص ۹۹-۱۱۲.
- [۸]. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۸۳). *نهاية الحكمة*، ترجمه و شرح علی شیروانی، تهران، انتشارات الزهرا.
- [۹]. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۸۷). «رساله‌ای در اثبات واجب الوجود»، *مجموعه رسائل علامه طباطبایی*، ترجمه محمد محمدی گیلانی، چاپ اول، قم، بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم).
- [۱۰]. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۸۷). «رساله‌ای در توحید»، *مجموعه رسائل علامه طباطبایی*، ترجمه همایون همتی، چاپ اول، قم، بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم).
- [۱۱]. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۸۷). *طریق عرفان (ترجمه و شرح رساله الولاية)*، ترجمه صادق حسن زاده، با مقدمه و تقریظ حسن حسن زاده آملی، چاپ اول، قم، انتشارات آیت اشراق.
- [۱۲]. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۰). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا.

- [۱۳]. كشفی، عبدالرسول و بنيانی، محمد (۱۳۹۱)، «بررسی معانی گوناگون اصالت وجود و اعتباریت ماهیت در نظام صدرايي»، پژوهش‌های هستی‌شناختی، تهران، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۴۵-۵۶.
- [۱۴]. مطهری، مرتضی (۱۳۶۰)، شرح منظومه، تهران، انتشارات حکمت.
- [۱۵]. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۰). *شواهد الربوبية فی المنهاج السلوكية*، تصحيح و تعليق سيد جلال الدين آشتيانی، مشهد، المركز الجامعي بالنشر.
- [۱۶]. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۳). *المفاتيح الغيب*، مقدمه و تصحيح محمد خواجهی، تهران، موسسه تحقیقات فرهنگی.
- [۱۷]. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۳). *كتاب المشاعر*، به اهتمام هانری کرین، تهران، کتابخانه طهوری.
- [۱۸]. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۶). *المسائل القدسية*، تصحيح و تعليق سيدجلال‌الدين آشتيانی، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي.
- [۱۹]. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۶). *تفسير القرآن*، تصحيح محمد خواجهی، قم، انتشارات بيدار.
- [۲۰]. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم (۱۹۸۱م). *الحكمة المتعالية فی اسفار العقلية الاربعة*، بيروت، دار احياء التراث العربي.
- [21]. Frege, Gottlob (1960). "On Sense and Reference", in *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege*, translated by Max Black, edited by Peter Geach and Max Black, second edition, Oxford, Basil Blackwell, pp 56-78.
- [22]. Williamson, Timothy (1998). "Bare Possibilia", *Erkenntnis*, 48: pp 257-273.

Archive of SID